

هو الله - ای یاران ممتحن عبدالبهاء از قرار معلوم شخصی...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۶

هو الله

ای یاران ممتحن عبدالبهاء از قرار معلوم شخصی شریر در آن صفحات بر غنی و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار اذیت و آزار کرد تالان و تاراج نمود و باج و خراج گرفت نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت .

فی الحقیقه مصیبت عظمی بود و بلیه کبری چه که یاران در محنت و زیان افتادند و بیگانگان در مشقت بی پایان. اگر چنین نمی نمود شاید گرفتار جزای این رفتار نمی گشت عنقریب پریشان و بی سر و سامان گردد نام و نشان نماند. ولی جمیع این مفساد از شامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات منسوخه حصول و رسوخ یافت و از فتاوی حجج غیر بالغه این صاعقه ظهور و بروز نمود. با وجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینمایند دست و دامن بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند. باری احبای الهی باید از بلایای نامتناهی ملول نگردند ، محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهیم جمال ابهی شوند چه که هر چند آن مه تابان عموم خلق را رحیم و رؤف و مهربان بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند که آن مرکز جمال به سلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت بیست و پنج سال در زندان بود و معذب و مهان.



ORIGINAL



AUDIO

پس باید یاران شکر حضرت یزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظلم و ستم را آماج گشتند. قریهٔ جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نمود چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل قریه نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند.

حضرت روح الارواح ملاً عبدالفتاح را ریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود این که پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنجیر بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن اسیر به صوتی جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در سبیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن به خون رنگین قطع طریق مینمود و به وصول طهران در زندان جان به جانان داد و قربان یار مهربان گشت و مسرور و خندان فدای آن مه تابان گردید. نعم ما قال الشاعر:

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان پاک احمد با احد

باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از بلایا بهره و نصیب بردند و صبر و تحملی عجیب کردند البتّه این شام ظللهانی را صبحی نورانی در پی و این ابر کثیف را افقی لطیف از عقب. این سمّ نقیع را شهدی فائق و این زخم شمشیر را مرهمی نافع در پایان به عون و عنایت حضرت رحمن و علیکم البهَاء الأبی.

ع ع

